



تاریخ دریافت: ۹۸/۰۱/۰۴

تاریخ بازنگری: ۹۹/۰۲/۰۶

تاریخ پذیرش: ۹۹/۰۶/۱۹

تاریخ انتشار: ۹۹/۰۹/۳۱

مطالعه تطبیقی اصل قطعیت رای قاضی در فقه امامیه، حقوق ایران و انگلیس

داریوش بابایی*^۱ و وحید خندان^۲

چکیده

رسیدگی قضایی عمدتاً با هدف فصل خصومت انجام می‌گیرد. در این خصوص تمام نظام های حقوقی، فصل خصومتی را شایسته می‌دانند که در تطابق حداکثری با واقعیت باشد و بتواند در بین مردم اجرای عدالت نماید. اصل اولیه در آرای صادره قضایی قطعیت است؛ بدین مفهوم که هر رای که صادر می‌شود قطعی بوده و تکلیف طرفین دعوی را مشخص می‌نماید. تجدیدنظرخواهی از رای خلاف اصل بوده و نیاز به جهات قانونی دارد. این جهات ممکن است مبتنی بر مفاد و منطوق رای و یا مقام صادرکننده و یا مستندات و ادله موضوعی باشد. در نظام حقوقی اسلام، با در نظر داشتن نقش قضاوت که مختص معصوم و پس از آن مجتهد است حکم وی را کاشف از رای شارع دانسته و عدم تبعیت از آن را ممنوع دانسته و در عین حال نظارت بر عملکرد قضات را برای قضات دیگر جایز و مصادیقی برای وجوب نقض حکم بر می‌شمارند. در حقوق انگلستان نیز مطابق بخش ۵۲.۱ از مقررات CPR، تجدیدنظرخواهی از تصمیمات اتخاذ شده به وسیله محاکم پایین تر امکان پذیر است ولی برگزاری مجدد جلسه دادرسی در اختیار دادگاه تجدید نظر است بدین نحو که چنانچه منافع دادگستری و عدالت اقتضا کند، جلسه مجدد دادرسی برگزار خواهد شد؛ همچنین به دادگاه تجدیدنظر این اجازه داده شده است که در جایی که تشخیص می‌دهد دادگاه بدوی اشتباه کرده، مجوز تجدیدنظرخواهی را بدهد. مقاله حاضر سعی بر آن دارد با مطالعه تطبیقی حقوق ایران و انگلیس و همچنین مبانی فقهی موضوع، اصل قطعیت آرای قضایی را در ترازوی سنجش قرار دهد.

کلمات کلیدی: اصل قطعیت، تجدیدنظرخواهی، رای دادگاه، دادرسی عادلانه

۱- دانشجوی دکتری تخصصی حقوق خصوصی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد یاسوج، یاسوج، ایران (نویسنده مسئول) پست

الکترونیکی vahidkhandani1366@gmail.com

۲- استادیار گروه حقوق خصوصی دانشگاه آزاد اسلامی واحد یاسوج، یاسوج، ایران. پست الکترونیکی dariushbabaei@iauyasooj.ac.ir

مقدمه

آرای محاکم دادگستری در ثبات وضع و تعادل اجتماع نقش مهم و اساسی دارند؛ در عین آنکه فصل خصومت می کنند و ضامن ایجاد و ابقای عدالت اجتماعی هستند، نقش پیش گیرنده ای نیز به عهده آنهاست که اهمیتش کمتر از اهمیت برقراری عدالت در اجتماع نیست. هر رأیی که صادر می شود، ولو آن که به مرحله ی قطعی نرسیده باشد، بلافاصله انعکاسی در اجتماع دارد و پس از ایجاد عکس العمل در طرفین دعوی آثار مستقیم یا غیر مستقیم آن، به تدریج قسمت های دیگر اجتماع را نیز تحت تأثیر قرار می دهد. در واقع این نقش هشدار دهنده احکام، محرکی در تعیین و انتخاب روش آینده افراد نسبت به آن مسئله به خصوص می باشد؛ مثلاً در اجتماعی که افرادش به علل اقتصادی یا اخلاقی و تربیتی و امثال آن تقلب در کسب را وسیله امرار معاش یا پیشرفت مادی خود می دانند، اگر رأیی از دادگاه صادر شود که برخلاف قانون بوده و به عللی منافع اجتماع در آن ملحوظ نشده باشد، کوچک ترین ضررش آن است که مرتکبین تقلب در کسب را بلافاصله تشویق به انجام مقاصد ضد اجتماعی می سازد و کوشش احکام بعدی نیز برای ترمیم خسارت اول اگر هم مؤثر قرار گیرد، مدتی وقت لازم دارد تا اثر ناگوار رأی قبلی را از میان برده، روح سرکشی افراد اجتماع را رام سازد. (خادم، ۱۳۷۴) در خصوص قابلیت اعتراض به رای برخی این طور استدلال می کنند که بشر جایز الخطا است و بهترین قاضی نیز ممکن است دچار اشتباه یا لغزش شود؛ بنابراین، باید تریبی مقرر شود که هر دعوا بتواند دوبار مورد قضاوت قرار گیرد. برقراری تجدیدنظر به عنوان اصل، در همین جهت است اما این امر نباید به گونه ای باشد که فصل خصومت را غیر ممکن نموده و رأی قاضی را به صورت یک «پیش نویس» درآورده که همواره از طرق مختلف ممکن است مورد حکم و اصلاح قرار گیرد. (شمس، ۱۳۸۶).

اصل قطعیت آرا در حقوق ایران

اعتراض به معنی خرده گرفتن، انگشت بر حرف نهادن، ایراد گرفتن آمده است. تجدیدنظر در لغت به معنی «در امری یا نوشته ای دوباره نظر کردن، آن را مورد بررسی مجدد قرار دادن» آمده است. (معین، ۱۳۸۱) مفهوم اصطلاحی تجدیدنظر از معنی لغوی آن دور نمی شود. در حقیقت تجدیدنظر دوباره قضاوت کردن امری است که بدو مورد قضاوت قرار گرفته و به نوعی بازبینی اعمال دادگاه بدوی است. در نتیجه، دادگاه تجدید نظر از همان اختیاراتی برخوردار است که دادگاه بدوی دارا است یعنی هم نسبت به امور موضوعی و هم نسبت به امور حکمی رسیدگی و قضاوت می نماید.

در خصوص سابقه قانونگذاری در مورد قابلیت اعتراض به رای باید گفت در قانون آیین دادرسی مدنی سابق با توجه به مواد ۷ و ۴۷۵ اصل بر عدم قطعیت احکام دادگاه ها بود و در برخی موارد قید استثنا به کار برده می شد ولی پس از پیروزی انقلاب اسلامی در جهت همگام کردن حکومت با قواعد شرع مقدس اسلام اقدامات گسترده ای صورت گرفت که از جمله این اقدامات ایجاد تحول در نظام قضایی کشور بود که علاوه بر تغییرات در قوانین ماهوی؛ قوانین مربوط به شکل دادرسی نیز دچار تحول شد لیکن از آنجا که دست اندر کاران این امر سعی داشتند که بدون استفاده از تجارب کشورهای دیگر علی الخصوص کشورهای غربی صرفاً بر اساس فتاوی معتبر فقهی به نظام قضایی کشور سامان بخشند طبیعتاً به عنوان اولین تجربه در عمل مشکلات عدیده ای به وجود آمد. (عمارلو، ۱۳۹۶) در این رابطه

باید گفت به جهت اختلافی که در خصوص قطعیت یا عدم قطعیت آرا بین فقها و حقوقدانان بوده در سال ۱۳۶۲ شورای عالی قضایی بر اساس یک استفساریه از شورای نگهبان در خصوص نسخ قوانین مبهم از جمله ماده ۱۲ لایحه قانونی دادگاه مدنی خاص مصوب ۱۳۵۸ شورای انقلاب، دادگاه تجدیدنظر را به جهت غیر شرعی بودن و طبق اصل ۴ قانون اساسی منحل نمود ولی به علت اعتراض شورای نگهبان، شورای عالی قضایی اعتراض به رای را تحت شرایطی مجدداً به رسمیت شناخت و اصلاحیه صادر کرد؛ با این وجود به جهت باقی بودن اختلافات در خصوص قابلیت اعتراض آرا حقوقی، بالاخره با تصویب قانون آئین دادرسی مدنی دادگاه های عمومی و انقلاب در سال ۱۳۷۹، قانون گذار با توجه به مواد ۷ و ۳۳۰ تا حدود زیادی به مقررات قانون آئین دادرسی مدنی سابق بازگشت و رسیدگی دو درجه ای را پذیرفت و هرچند در نحوه نگارش قانون اصل را بر قطعیت احکام گذاشت لیکن استثنائات این اصل به حدی است که باید گفت در قانون ذکر شده اصل بر عدم قطعیت تجدیدنظر در آراء است. با توجه به اینکه این اصل پیشینه تاریخی در فقه دارد قبل از ورود به بحث ابتدا دلایل موافقان و مخالفان تجدیدنظرخواهی در فقه و حقوق بررسی و در نهایت میزان اثرپذیری قانون فعلی آئین دادرسی مدنی مورد بررسی قرار می گیرد.

قابلیت اعتراض رای قاضی در فقه و حقوق

در بررسی مقایسه ای موضوع در فقه امامیه ملاحظه می شود که فقها حکم قاضی را معتبر و غیر قابل نقض می دانند و در عین حال نظارت بر عملکرد قضات را امری جایز می دانند، به این معنی که قاضی دیگری می تواند عملکرد قاضی رسیدگی کننده به پرونده و حکم صادره را زیر نظر بگیرد تا اگر احیاناً تخلفی صورت گرفت حکم را نقض کرده و خود به رسیدگی مجدد آن پردازد؛ با این وجود، نظر مخالف هم در این رابطه وجود دارد که در ادامه به طور مختصر دیدگاه و استدلال هر گروه ذکر می گردد.

الف) دیدگاه مخالفین

محقق نراقی (ره) باور دارد که هرگاه متداعیین به مجتهدی مراجعه کرده و قضاوت انجام شد، دیگر برای آنان جایز نیست، پیش همان قاضی یا قاضی دیگر ترفع و طرح شکایت کنند و اگر تجدیدنظر خواه شدند برای حاکم لاحق، استماع دعوا جایز نیست و نباید تجدید نظر صورت گیرد. (نراقی، ۱۴۱۵)

ب) دیدگاه قائلین به تفصیل

امام خمینی (ره) می نویسد: «اگر دو طرف دعوی، مخاصمه شان را نزد فقیه جامع شرایط بردند و او نگاهی به واقعه آن ها افکند و بر اساس موازین قضاوت، حکم نمود برای طرفین جایز نیست که دعوی را نزد حاکم دیگر ببرند و حاکم دوم حق نظر در آن و نقض آن را ندارد، مگر هر دو طرف مخاصمه بر این راضی شوند. ولی اگر یکی از دو خصم، ادعا کند که حاکم اول جامع شرایط نبود مثل اینکه ادعا کند که اجتهاد یا عدالت را در حال قضاوت نداشته، ادعایش مسموع است و برای حاکم دوم جایز است که در آن نظر نماید. پس اگر عدم صلاحیت او برای قضاوت ثابت شود، حکم او را نقض می نماید کما اینکه نقض حکم او - اگر مخالف ضرورت فقه باشد به طوری که اگر به اولی توجه داده شود به مجرد آن از حکم اولیش بر می گردد زیرا غفلتش آشکار می شود - جایز می باشد؛ و اما نقض آن در جایی که طبق نظر اجتهادیش بوده، جایز نمی باشد و ادعای مدعی مسموع نیست اگر چه ادعا کند که در اجتهادش خطا نموده است.» (موسوی خمینی، ۱۴۲۵)

از نحوه بیان برخی از فقیهان نامدار در اینکه آیا تجدیدنظرخواهی پس از اصدار حکم توسط قاضی مجتهد و واجد شرایط قضاوت، مشروعیت دارد یا خیر، استفاده می‌شود که تفصیل را پذیرفته‌اند؛ بدین معنی که یا متنازعین راضی به تجدیدنظرخواهی و ترافع هستند یا هر دو راضی نیستند. در صورت دوم تجدیدنظرخواهی جایز نیست و اما در صورت رضایت هر دو آیا تجدیدنظرخواهی جایز است یا خیر؟ بعضی از فقها باور دارند که جایز است و مانعی وجود ندارد. آنچه مطرح شد از کلام صاحب جواهر(ره) استفاده می‌شود: «از آنجایی که حکم قاضی سابق مثبت حق است، حکم حاکم دوم در فرض راضی نبودن محکوم له به مرافعه، نمی‌تواند تجدیدنظر کند؛ زیرا دعوا در اثر قضاوت قاضی سابق منقطع گردیده است و اگر متخاصمین به تجدیدنظر راضی باشند، قوی‌تر این است که قاضی دوم نه تنها می‌تواند تجدیدنظر نماید، بلکه حکمش حتی در فرض نقض حکم حاکم سابق نافذ است.» (نجفی، ۱۴۰۴)

سید یزدی (ره) فرموده است: «محکوم علیه حق مرافعه و تجدیدنظرخواهی ندارد؛ و آیا در صورتی که هر دو طرف تخاصم راضی به تجدیدنظر باشند چنین حقی دارد یا نه؟ دو دیدگاه در این خصوص وجود دارد که قوی‌ترین آن‌ها این است که حق تجدیدنظرخواهی - چنانکه دیدگاه صاحب جواهر(ره) همین بود - دارند.» (طباطبائی یزدی، ۱۴۱۴) به طور خلاصه باید گفت از مجموع نظرات فقهای مخالف بازرسی حکم قاضی مجتهد، در این باره چنین استنباط می‌شود که بازرسی حکم قاضی مجتهد به صرف درخواست محکوم علیه، بدون این که ادعای اشتباه و خطای قاضی اول یا عدم صلاحیت او و مواردی از این قبیل وجود داشته باشد و طرف دیگر نیز به تجدید نظر راضی نباشد، جایز نیست؛ چون در غیر موارد ظاهر بر این است که محکوم علیه از قبول حکم قاضی امتناع ورزیده و قصد استیناف و سرپیچی از حکم صحیح را دارد و بدون این که ادعای خطا بودن حکم را از جهتی بنماید خواهان رسیدگی مجدد به دعوی را دارد؛ شاید بتوان گفت این مقدار به طور قدر متیقن، مورد قبول عموم فقها است. (مهرپور، ۱۳۶۹)

۱- قرآن

از آیات قرآن کریم به آیاتی که درباره ممنوعیت رد حکم خدا و رسول او و همچنین آیاتی که درباره وجوب قضاء وجود دارد استناد شده است. «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ» (احزاب، ۳۳، ۳۶) هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنی را نرسد که چون خدا و پیامبرش در کاری حکمی، کردند آنها را در آن کارشان اختیاری باشد هر که از خدا و پیامبرش نافرمانی کند سخت در گمراهی افتاده است.

«فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (نسا، ۴، ۶۵) نه، سوگند به پروردگارت که ایمان نیاورند مگر آن که در نزاعی که میان آنهاست تو را داور قرار دهند و از حکمی که تو می‌دهی هیچ ناخشنود نشوند و سراسر تسلیم آن گردند.

اطلاق دو آیه ی فوق دلالت بر این موضوع دارد که تبعیت از رای قاضی برای همه لازم بوده و حتی قاضی دیگر مکلف به تبعیت از آن است. البته باید توجه داشت مستفاد از آیات فوق، این فرض در خصوص احکام صادره از ناحیه معصوم قابل پذیرش است. لذا امکان تسری به قضات جامع شرایط یا ماذون در صورتی امکان پذیر است که اولاً، حکم صادره توسط قاضی، منطبق با واقع باشد. ثانیاً، انطباق موضوع با واقع و حکم صادره نسبت به آن به نحوی باشد که موجب افتاع وجدان گردد. لذا استدلال این گروه از فقها نیز قابل انتقاد است.

۲- روایت

معروف ترین و مشهورترین این روایات، روایت مقبوله عمر بن حنظله از امام صادق (ع) است که حضرت فرمودند: در بین خودتان کسی که حدیث ما را روایت می کند و در حلال و حرام نظر می کند (حلال و حرام می داند) و نسبت به احکام ما شناخت دارد او را برای خود قاضی قرار دهید که من او را حاکم بر شما قرار دادم پس، اگر چنین شخصی طبق حکم ما حکم کرد و این حکم از او پذیرفته نشد، همانا حکم خدا سبک شمرده شده و بر ما رد شده است و کسی که حکم ما را رد کند، حکم خدا را رد کرده است و این امر در حد شرک به خداوند است.

علاوه بر اینها می توان گفت سیاق روایت و شان نزول و مقام بیان آن به گونه ای است که هیچ دلالتی بر حرمت تجدیدنظر و حتی نقض حکم یک حاکم شرع به وسیله حاکم شرع دیگری که دارای همان ویژگی ها و مشروعیت و چه بسا افقه و افضل نیز باشد ندارد؛ هیچ بعید نیست که حرمت عدم قبول و رد حکم حاکمی که وفق مذهب اهل بیت حکم داده است در رابطه با رجوع به قضاوت جور باشد و لذا به نظر می رسد که مقبوله عمر بن حنظله که از محکمترین ادله حرمت تجدیدنظر و نقض حکم به شمار می آید هیچ گونه دلالتی بر حرمت تجدید نظرخواهی و تتبع در حکم در صورت ادعای محکوم علیه مبنی بر صحیح نبودن حکم صادره ندارد.

روایت دیگر در این خصوص روایت قضاوت حضرت علی (ع) در اختلاف پیامبر اکرم (ص) در موضوعی مالی بوده است که صاحب جواهر با تایید روایت، طرح دعوی مجدد را به علت مغایرت ادعای مدعی با عصمت حاکم و ولی مسموع نمی داند. (نجفی، ۱۴۰۴)

پذیرش این نظر از دو جهت مورد ایراد است. اولاً، دلالت عصمت قاضی بر مطابق بودن حکم صادر شده توسط وی در زمان غیبت معصوم غیر قابل پذیرش است. ثانیاً، جواز استماع دعوی علیه قاضی در روایات دیگر از جمله روایت حضرت علی (ع) پذیرفته شده است. (شیخ صدوق، ۱۳۸۵) لذا این استدلال مخدوش بوده و مفاد روایت نقل شده از صاحب جواهر با عقل و سایر روایات سازگار نیست.

۳- اجماع

دانشمندان در مورد بحث به اجماع استدلال کرده اند که نقض حکم حاکم جایز نیست، لکن این اجماع نمی تواند مثبت برهان مدعا باشد؛ زیرا اجماع تبعیدی کاشف از قول معصوم (ع) نخواهد بود، چون که احتمال دارد اجماع کنندگان با استناد به مقبوله عمر بن حنظله یا دلایل دیگری که در مسأله طرح گردیده است، گرد هم آمده باشند؛ بنابراین این اتفاق نظر به هیچ وجهی مستند به اجماع تبعیدی نخواهد بود و اجماع مدرکی نمی تواند دلیل و حجتی باشد که بتواند مصدر استنباط حکم قرار گیرد.

۴- سیره معتبر عقلائی

اولین دلیلی که بر حرمت نقض حکم قاضی واجد شرایط می توان اقامه کرد، این است که نافذ بودن حکم قاضی و صحیح نبودن رد آن، از مسلماتی است که سیره معتبر خردمندان بر آن دلالت دارد؛ برای اثبات عدم جواز نقض حکم قاضی با دو بیان می توان به حکم عقل نیز استدلال کرد؛ بیان اول این است که؛ هدف اساسی قضاوت رفع خصومت و فصل نزاع است. از دیدگاه شریعت و قانون حتی قوانین موضوعه بشری خصومت و نزاع متنازعین در صورتی پایان

پیدا می‌کند که نظریات و احکام قضایی از قوت، قدرت و صلابت برخوردار بوده و با هر بادی نلرزند. اگر با اعتراض یکی از متداعیین حکم قاضی نقض شود، هدف اصلی حاصل نگردیده و امر قضاوت بیهوده و غیر عقلانی خواهد شد. بیان دوم این است که؛ قضاوت متفرع بر تنازع، تخاصم و اقامه دعواست. زیرا در تعریف قضاوت آمده است: فصل خصومت میان متخاصمین و حکم به ثابت شدن دعوای مدعی و عدم محق بودن مدعی علیه. (خویی، ۱۳۸۶)

بنابراین خصومت با قضاوت قاضی اول رفع و فصل شده است، نقض حکم قاضی اول توسط قاضی دوم بدان معنی است که بار دیگر قضاوت صورت گیرد. قضاوت بر چه؟ باید نزاعی وجود داشته باشد تا قضاوت معنی پیدا کند، ادعای اول با قضاوت اول منقضی شد، بار دیگر آن ادعا وجود ندارد، لذا موضوع قضاوت محقق نمی‌شود و در نتیجه نقض حکم قاضی اول به حکم عقل درست نیست به تعبیر دیگر؛ وصل بعد از فصل معقول نیست

دلیل عقلی بیان شده توسط فقها ناظر به اعتبار یک امر مختوم است. لذا به نظر نگارنده نباید به این استدلال توجه نمود. زیرا اعتراض به یک رای در مقامی است که محکوم علیه به جهات مختلف ادعا دارد که فصل خصومت صورت گرفته، منطبق با واقع نبوده و از این رهگذر مدعی دو امر است. یا اشتباه قاضی و یا عدم صلاحیت قاضی که در صورت اثبات هر کدام از این امور، فصل خصومت از اعتبار ساقط شده و حکم صادره، نسبت به طرفین فاقد وصف حجیت خواهد بود.

۵- قاعده‌ی نظم اجتماعی

گذشته از سیره عقلایی تنفیذ احکام قضائی و عدم جواز نقض آن، یکی از مسایلی است که مقتضی قاعده نظم اجتماعی است؛ به عبارت دیگر اگر نقض حکم قاضی جایز باشد، سنگی روی سنگ بند نیامده و نظام اجتماعی جامعه مختل گردیده و بی بند و باری حاکم خواهد شد. مرحوم سبزواری لزوم هرج و مرج را این گونه تبیین می‌کنند که اکثر احکام صادره در دادگاه همانند فتاوی مستند به ظواهر هستند و در ظواهر احتمال خطا وجود دارد. اگر به استناد این احتمال «خطا در فرض اختلاف نظر در اجتهاد»، تجدید دادرسی و نقض این همه حکم جایز باشد اختلال نظام و هرج و مرج لازم می‌آید و به حکم عقل حفظ نظام واجب است. (سبزواری، ۱۴۱۳)

۶- اصالة الصحة

یکی از دلایل دیگر که نباید حکم حاکم اول نقض شود این است که اصل، صحت حکم قاضی اول است بدین سبب جز با دلیل شرعی و قانونی امکان ابطال حکم قاضی اول وجود ندارد. در این مورد آقای فاضل (ره) می‌نویسد: «بر حاکم دوم در مسأله، اظهار نظر لازم نبوده و نقض حکم حاکم اول لازم نیست؛ زیرا حکم اول به مقتضای اینکه اصل صحت است، حمل بر صحت می‌شود. (لنکرانی، ۱۳۸۳) در پاسخ به این اشکال گفته شده است که صحیح بودن حکم قاضی مورد بحث است و انگهی این اماره در مقابل امارات و ادله مخالف تاب مقاومت ندارد و اصولاً خلاف اماره را می‌توان اثبات کرد و اصولاً بین اصل صحت و تبع در حکم، منافاتی وجود ندارد چون تا زمانی که عدم صحت رأی ثابت نشود اقدام به نقض آن نمی‌شود.

هر چند در مقابل برخی فقهای امامیه، مجرای این اصل را در این فرض ندانسته و بیان می‌دارند مجرای این اصل در جایی دیگر متصور است. بدین ترتیب که صورت حکم و چگونگی صدور آن در خاطر شخص نباشد یا نتوان به جزئیات آن دسترسی پیدا نمود اصالة الصحة جاری می‌گردد زیرا مطابق عقل، انسان در انجام عمل دارای حضور

ذهن بیشتری نسبت به پس از انجام عمل است. (موسوی اردبیلی، ۱۳۸۱) کما اینکه در نظر مشهور فقها امکان بازبینی رای صادره توسط قاضی وجود دارد که اجرای این اصل را نفی می کند. (موسوی خمینی، ۱۴۰۲ و شهیداول، ۱۴۱۲ و شهید ثانی، ۱۴۱۳ و محقق حلی، ۱۴۱۰ و نجفی، ۱۴۰۴)

ج: دیدگاه موافقین

برخی دیگر از فقها قائلند که امکان پذیرش تجدیدنظرخواهی از محکوم علیه میسر است زیرا ادعای تجدیدنظرخواهی از ناحیه محکوم علیه مانند سایر دعاوی بوده و دلیلی برای عدم استماع آن وجود ندارد. لذا شمول ادله استماع دعوی توسط قاضی، ادعای تجدیدنظرخواهی را نیز در بر می گیرد و با توجه به اطلاق آن شامل این مورد نیز می گردد. از قائلان به این نظریه می توان به شیخ طوسی و ابن حمزه اشاره نمود. (مروارید، ۱۴۱۰)

صاحب جواهر می نویسد که مخالفی در مسئله نیافته است ولی مقدس اردبیلی قول مخالف را به شماری از فقها نسبت داده است. این دسته از فقها بر این باورند که اعتراض محکوم علیه مبنی بر اینکه قاضی مجتهد نبوده یا فاسق بوده و شایستگی لازم برای قضاوت را نداشته حتی اگر با بینه باشد پذیرفته نیست. زیرا اولاً قاضی امین امام است و ظاهر امین این است که خیانت نمی کند و این از ظاهر بر می آید که قاضی، رسیدگی را بر وجه شرعی انجام داده است. ثانیاً، اگر ایراد گرفتن بر ساحت قاضیان باز گذاشته شود، سبب هتک حیثیت آنان می گردد و در نتیجه کسی حاضر به پذیرش امر قضاوت نخواهد بود. (محقق اردبیلی، ۱۳۹۳) هر چند در این خصوص باید گفته شود که امین بودن قاضی فرع بر شایستگی و دارای شرایط بودن وی است. در صورتی که فی المثل فسق وی آشکار گردد، امین امام نخواهد بود. همچنین اینکه می توان با تعیین تعذیر، باب هتک حرمت قاضی سالم را بست. نظارت بر قاضی و بررسی عملکرد او نه تنها ضرری ندارد بلکه ضرورت دارد چرا که به مصلحت عموم است. (نراقی، ۱۴۱۵) از طرفی توجه به مقام قاضی ملازمه با قطعیت رای و غیر قابل اعتراض بودن رای ندارد.

جواز تجدیدنظر در رای قاضی غیر مجتهد

همچنان که گفته شد نظر مشهور در فقه امامیه عدم جواز قضاوت اشخاص غیر مجتهد (مقلد) است، لکن گفتیم چون برخی از فقها قضاوت مقلدین را جایز می دانند و در نظام قضایی ایران نیز به علت عدم دسترسی کافی به مجتهدین، قضاوت این اشخاص مجاز شناخته شده، بر این اساس جواز تجدید نظر احکام صادره توسط قضات غیرمجتهدی که مجاز به صدور رأی هستند را مورد بررسی قرار می دهیم که آیا غیر مجتهد نیز می تواند قضاوت کند یا خیر؟

برخی قضاوت غیر مجتهد را اصلاً صحیح نمی دانند فقهای بزرگی چون محقق حلی، شیخ طوسی، شهید ثانی، شیخ مفید، سید محمد کاظم یزدی، علامه در قواعد و سید جواد عاملی نیز بر این عقیده اند. (محقق حلی، ۱۴۰۸، طوسی، ۱۳۸۷، شهید ثانی، ۱۳۹۳، یزدی، ۱۴۱۴، علامه حلی، ۱۴۱۳ و عاملی، ۱۳۸۱) در مقابل عده ای هم قبول دارند که می توان شخص غیر مجتهد را با شرایطی اذن قضاوت داد و به خصوص با نبودن مجتهدان جامع الشرائط و صاحب فتوی و ضرورت حل و فصل امور مردم امکان اجازه قضا به افراد غیر مجتهد نیز وجود دارد.

صاحب جواهر پس از نقل کلام محقق صاحب شرایط مبنی بر اینکه جز مجتهد صاحب فتوی کسی نمی تواند امر قضا را به عهده بگیرد، پس از بحث نسبتاً مفصل نتیجه می گیرد ادعای اینکه کسی که عالم به مقداری از احکام است یا با تقلید از مجتهد دیگر آنها را می داند نمی تواند منصب قضا را عهده دار شود، خالی از دلیل است بلکه دلیل بر خلاف

آن وجود دارد و ظهور نصوص و روایات بر نصب مجتهد برای قضاوت در زمان غیبت لازمه اش عدم جواز نصب غیر مجتهد نیست. (نجفی، ۱۴۰۴)

مرحوم آشتیانی در کتاب القضا دقیقاً در این خصوص بحث کرده است و پس از تقسیم دعاوی و موارد اختلاف به شبهات حکمی و موضوعیه و امکان اجازه قضا برای غیر مجتهد در شبهات موضوعیه می گوید: همان طور که در حکمت الهی و مصلحت خداوندی واجب است نصب پیامبر و وصی او برای ارشاد مردم به حق و حکم به قسط و عدل بین آنان تا اختلال در نظم امور مردم پیش نیاید و راه زندگی بر آنان بسته نشود و وقتی که وصی پیامبر غایب بود به همان جهت لازم است مجتهدان برای قضاوت منصوب شوند، به همین علت به حکم عقل واجب است که در صورت عدم دسترسی به مجتهد یا مشکل بودن دسترسی به او مقلد بین مردم قضاوت کند و بر مردم هم واجب است دعوی را نزد او ببرند و حکمش را بپذیرد تا اختلافی در نظام زندگی شان پیش نیاید و غرض خلقت از بین نرود پس، عقلی که حکم می کند به وجوب قضاوت مجتهد در حال امکان و اختیار از این جهت که نظام متوقف بر آن است، به همین علت، حکم می کند به وجوب قضاوت مقلد در حال اضطرار... (آشتیانی، ۱۴۲۵)

امام خمینی نیز در استفتایی که از ایشان به عمل آمده است، به گونه ای تجدید نظر از حکم قضاوت ماذون را جایز دانسته اند و اظهار نموده: (...اگر یکی از طرفین یا هر دو طرف به حکم قاضی اعتراض داشته باشند در محکمه دیگر می توان مجدداً حکم را رسیدگی کرد یا خیر؟... بسمه تعالی... در مورد قضات ماذون مانع ندارد که یک مرتبه تجدید شود نزد مجتهد مطلق (کریمی، ۱۳۶۵)

میرزا حبیب الله رشتی درباره قابلیت نقض رأی قاضی غیر مجتهد می گوید: «سایر احکامی که بر قضاوت مجتهد مترتب است، مانند حرمت نقض و عدم امکان تجدید دعوی، بر آن (قضاوت غیر مجتهد) بار نمی شود، چون دلیل تجویز قضاوت قاضی غیر مجتهد منطبق عقلی است در حالی که احکام مزبور از اموری است که به وسیله ادله شرعیه ثابت شده اند. (رشتی، ۱۴۰۱)

اصل قطعیت رای دادگاه در قانون آیین دادرسی مدنی

همانطور که در مقدمه بیان شد در مواد ۷ و ۴۷۵ قانون آیین دادرسی مدنی سابق^۱ اصل بر دو درجه بودن رسیدگی به دعوا بود؛ در قانون تشکیل دادگاه های حقوقی یک و دو مصوب ۱۳۶۴ رویکرد قانونگذار به یک مرحله ای بودن دادرسی گرایش پیدا کرد. تبصره ذیل ماده ۹ قانون مزبور مقرر می داشت: احکام مربوط به این موارد مانند دیگر احکام دادگاه های حقوقی، جز در موارد ماده ۱۲ قطعی است؛ اما در قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب، موضع مقنن در هاله ای از ابهام قرار گرفت. در صدر ماده ۷ قانون مزبور آمده است: احکام دادگاه های عمومی و انقلاب قطعی است... و در قسمت پایانی آن مقرر می داشت... مگر در مواردی که در این قانون قابل نقض و تجدیدنظر پیش بینی شده است؛ در ماده ۷ قانون آیین دادرسی مدنی جدید مصوب ۱۳۷۹ که در واقع تکرار ماده ۸ قانون آیین دادرسی مدنی سابق است به این ابهام خاتمه داده و مقرر می دارد: به ماهیت هیچ دعوی نمی توان در مرحله بالاتر رسیدگی

۳- ماده ۷: «رسیدگی ماهیتی به هر دعوی دو درجه (نخستین و پژوهش) خواهد بود مگر در مواردی که قانون استثناء کرده باشد. ماده ۴۷۵ قانون ذکر شده مقرر می داشت: «احکام صادره از دادگاه های بخش و شهرستان قابل پژوهش است مگر در مواردی که قانون صراحتاً استثنا کرده باشد.

نمود تا زمانی که در مرحله نخستین در آن دعوا حکمی صادر نشده باشد، مگر به موجب قانون؛ از مفهوم مخالف این ماده چنین استنباط می‌شود که هرگاه در مرحله نخستین به ماهیت دعوایی رسیدگی و حکمی صادر شده باشد، می‌توان در مرحله بالاتر رسیدگی ماهوی نمود. مضافاً شرط لازم جهت رسیدگی در مرحله بالاتر صدور حکم بدوی است و منظور از حکم بدوی تصمیم قضایی دادگاه است که در ماهیت دعوا و قاطع آن جزئاً یا کلاً بوده باشد. به علاوه اصل بر قابل تجدیدنظر بودن احکام است مگر در مواردی که در قانون استثناء شده باشد. همچنین از عبارت «حکمی صادر نشده باشد، مگر به موجب قانون» نیز چنین استفاده می‌شود که در قرارها، اصل بر غیر قابل تجدیدنظر بودن است مگر این که در قانون، استثنایی در نظر گرفته شده باشد (بهرامی، ۱۳۸۲).

باتوجه به مطالب ذکر شده باید گفت که حکم قطعی، به حکمی گفته می‌شود که دیگر امکان تغییر در مفاد آن وجود ندارد و به همین لحاظ، لازم الاجراست؛ این مفهوم عرفی از احکام قطعی، به معنای حقوقی آن نزدیک است؛ در قانون برای تشخیص حکم قطعی از حکم غیر قطعی، ملاکی ارائه شده است که این ملاک در خصوص این است که آیا می‌شود از آن حکم صادر شده با استفاده از طرق عادی شکایت از آراء دادگاه‌ها یعنی واخواهی و تجدیدنظر شکایت کرد یا خیر؛ اگر با طرق عادی شکایت از آراء دادگاه‌ها نتوان از حکم صادر شده شکایت کرد، آن حکم قطعی است و اگر بتوان از آن شکایت کرد، حکم غیر قطعی است؛ به بیان دیگر؛ حکم قطعی حکمی است که قابل هیچ یک از طرق عادی شکایت (واخواهی و تجدیدنظر خواهی) نباشد. با توجه به مطالب ذکر شده در ماده ۳۳۰ قانون آیین دادرسی مدنی قانونگذار در مورد آراء قابل تجدید نظر مقرر داشته است که: «آرای دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور حقوقی قطعی است؛ مگر در مواردی که طبق قانون قابل درخواست تجدیدنظر باشد» که در خصوص صدر این ماده لازم است نکاتی را ذکر نماییم. در صدر این ماده اولاً بین قطعیت با تجدیدنظر ملازمه ایجاد نموده است، به عبارت دیگر این دو مفهوم را در هم ادغام و تعریف حکم قطعی را با حکم قابل تجدیدنظر مرتبط دانسته است؛ حال آن که قاعدتاً بین این دو اصطلاح عموم و خصوص من وجه حاکم است نه ترادف؛ ثانیاً در این ماده آورده است آراء قطعی، در صورتی که حکم می‌تواند قطعی و غیر قطعی شناخته شود و قرار قابل تقسیم به قطعی و غیر قطعی نیست؛ زیرا قرار ملازمه با رسیدگی در ماهیت دعوا ندارد؛ ثالثاً صدر ماده مزبور دلالت بر پذیرش اصل قطعیت آراء احکام دارد و قابلیت تجدیدنظر استثناء است؛ رابعاً مستنداً به مواد ۱۰ و ۳۳۱ قانون آیین دادرسی مدنی با توجه به سه مرحله‌ای بودن بلکه چهار مرحله‌ای بودن دادرسی در سیستم فعلی چنین استنباط می‌شود که اصل بر قابل تجدیدنظر بودن احکام است مگر این که قانون استثناء کرده باشد. (شمس، ۱۳۸۶)

در خصوص تغییر حکم قطعی در دادگاه، اصل آن است که دادگاه نمی‌تواند حکمی را که صادر کرده، نقض نموده و یا در مفاد آن تغییر ایجاد کند. این اصل همسو و هماهنگ با قاعده فراغ است؛ استثناً بر اصل تغییر ناپذیری حکم توسط دادگاه صادرکننده، مواردی است که قانون‌گذار به صراحت تجویز کرده است. باین وجود به نظر می‌رسد قانونگذار در مقام بیان این اصل و استثنائات آن دچار یک اشتباه شده است؛ چراکه مقنن در یک ماده، جواز تغییر حکم منحصرأً توسط دادگاه صادرکننده را منوط به اجازه خود نموده؛ در حالی که در جای دیگر به دادگاه هم عرض نیز اجازه داده است حکم دادگاه دیگر را تغییر داده و یا آن را از اعتبار ساقط کند. (مواد ۸ و ۴۲۱ ق.آ.د.م)

قانونگذار علاوه بر آرای قطعی، برخی آرا را که خواسته یا ارزش آن از سه میلیون ریال بیشتر است تحت شرایطی

قطعی و غیرقابل اعتراض دانسته است که عبارتند از ۱- احکام مستند به اقرار ۲- احکام مستند به رای کارشناس مورد توافق طرفین که رای کارشناسی را قاطع دعوا قرار داده باشند ۳- احکام مستند به سوگند قاطع دعوا؛ در خصوص این احکام سوالی که مطرح می‌گردد، این است که اگر در خواسته ای که بیش از سه میلیون ریال نباشد حکم توسط دادگاه غیرصالح یا دادرس مردود صادر شود، این حکم قابل تجدیدنظر خواهد بود یا خیر؟ در پاسخ به این سوال دو استدلال وجود دارد. بنا به یک استدلال همان گونه که غیر صالح بودن دادگاه یا قاضی صادر کننده رای مانع از قطعیت حکمی است که به استناد اقرار در دادگاه صادر شده، در فرض پرسش نیز این مانع وجود دارد، زیرا هدف قانونگذار از غیر قطعی دانستن حکم صادره دادگاه یا دادرس غیر صالح آن بوده است که در راستای اصل دادرسی منصفانه، دادگاه یا دادرس مذکور به دعوا رسیدگی نکنند و تفاوتی بین خواسته کم و زیاد نیست؛ استدلال دوم آن است که غیر صالح بودن دادگاه یا دادرس یکی از مبانی و جهات تجدیدنظر از احکامی است که قابل تجدیدنظر باشند. و در فرض پرسش حکم دادگاه اساساً قابلیت تجدیدنظر ندارد تا غیر صالح بودن دادگاه یا دادرس جهت آن قرار داده شود. با توجه به مطالب فوق باید گفت در حقوق ایران مواضع دوگانه ای در موضوع اصل قطعیت اتخاذ شده است از یک سو گرایش های فقهی مقنن را به سوی رسیدگی های تک مرحله ای (اعتبار دهی آرای صادره توسط قاضی در دادگاه عمومی) و غیر قابل تجدیدنظرخواهی بودن آرای قضایی سوق می دهد و از سوی دیگر نیازهای جامعه مقتضیات جدیدی را به وجود آورده است که مقنن را ناچار به پذیرفتن استثنائات نموده است. اما ایرادی که در مقررات شکلی تجدیدنظرخواهی در حقوق ایران وجود دارد این است که جهات متعددی را به عنوان استثناء پذیرفته است. این امر موجب شده است که گستره استثناء بر اصل غلبه نماید؛ امری که از لحاظ قواعد اصولی امری ناپسند است و شایسته است قانون آیین دادرسی مدنی در این خصوص اصلاح و مصادیق آرا غیر قطعی را تعیین نماید؛ چراکه با توجه به ادله ذکر شده در فقه در خصوص ضرورت قطعیت رای قاضی، همین امر نیز باید در قانون آیین دادرسی مدنی مورد لحاظ قرار گیرد و ذکر مبنای سه میلیون ریال برای آرا قابل اعتراض مالی به نظر صحیح نمی باشد و اگر قانونگذاران با استدلال ضرورت بررسی مجدد رای توسط چند قاضی با تجربه تر و جلوگیری از اشتباه و مصالح اجتماع این راهکار را پیش بینی کرده، بهتر این بود که به قضات جوان تا زمانی که تجربه لازم را کسب نکرده، اجازه صدور حکم در دادگاه داده نشود و مثل قضات دادگاه خانواده شرایط خاصی در خصوص سابقه و غیره را ملاک قرار می داد و معنا ندارد در یک پرونده که تا دویست میلیون ریال است و قاضی شورای حل اختلاف بر طبق استنباط صحیح از قانون و با ذکر دلیل یک حکم صادر کند در مرحله تجدیدنظر که در شعبه دادگاه عمومی و با یک قاضی رسیدگی می شود به جهت اختلاف نظر قضایی بتوان رای را نقض کرد.

تجدیدنظرخواهی در حقوق انگلستان

در حقوق انگلیس نیز همانند نظام های دادرسی بسیاری از کشورها امکان تجدیدنظرخواهی نسبت به آراء در نظر گرفته شده است. تجدیدنظر عبارت است از درخواست رسیدگی قضایی مجدد به رای یک دادگاه تالی به وسیله یک دادگاه عالی؛ به عبارت دیگر درخواست نقض، تغییر یا ابطال حکم یا قرار است که به وسیله دادگاه تالی صادر شده از دادگاه عالی تر به جهت اینکه رای اشتبهاً صادر شده و یا به خاطر حفظ عدالت و قاتون. (Halsburys, 1982) در حقوق انگلستان دادگاه تجدیدنظر تمام اختیارات و صلاحیت دادگاه یا محکمه ای که تجدید نظر از آن خواسته شده

است را دارد. برای مجلس اعیان البته این مقوله متفاوت و دارای سابقه بیشتری است؛ مجلس اعیان باید نسبت به آنچه حق و مطابق قانون و آداب و رسوم واقعی آن حوزه است، بدون توجه به اینکه آیا موضوع تجدیدنظر خواهی بوده یا خیر تصمیم‌گیری کند. چنانچه دادگاه اختیارش تنها محدود به یافته‌های پرونده شده باشد و بر مبنای آن بررسی قضایی را انجام دهد، قدرت دادگاه تجدیدنظر تنها نسبت به بررسی حقایق و نه قانون مورد استناد دادگاه بدوی محدود شده است. اختیارات دادگاه تجدیدنظر بستگی به ماهیت پرونده دارد با این وجود در پرونده های معمولی مدنی و تحت آنچه در ادامه به آن خواهیم پرداخت این سخن صحیح است که عنوان شود تجدیدنظر خواهی، محدود به بررسی تصمیم قضایی در یک مرحله ای ابتدایی نیست بلکه، دادگاه تجدیدنظر تصمیم قضایی را در کلیت آن می‌گیرد مگر اینکه تجدیدنظر خواهی تنها نسبت به قسمتی از رای اقامه شده باشد؛ و دادگاه تجدیدنظر باید تصمیم خودش را صادر کند حتی اگر در نتیجه آن چیزی بیشتر از نقض رای تجدیدنظر خواسته نباشد.

قواعد شکلی تجدید نظر خواهی

مشابه آیین رسیدگی در کشور ما مراحل رسیدگی به مرحله بدوی آیین دادرسی تجدیدنظر خواهی به مرحله آماده سازی و جلسه استماع تقسیم بندی می‌شود. تقاضاهای تجدیدنظر و دستورات دادگاه در این مرحله به طور جداگانه از اتخاذ تصمیم نهایی در خصوص پرونده صادر می‌شوند. به طور سنتی همه فعالیت‌ها در مرحله آماده سازی، به وسیله طرفین است؛ با این وجود مرکز ثبت دادخواست های تجدیدنظر مدنی در برخی اوقات، قدرت دعوت بر مبنای عناوین خاصی را دارد و اکنون این رئیس محاکم تجدیدنظر است^۱ که دستورات را در خصوص رویه‌ها و پرونده یا بر مبنای آنچه انجام شده یا انگیزه خود صادر می‌کند. علاوه بر این در مواردی که تجدیدنظر خواهی به وسیله رئیس دادگاه تجدیدنظر داده می‌شود چنین در نظر گرفته شده است که دستورات را در خصوص روند آینده پرونده صادر خواهد کرد. به طور کلی در سال‌های اخیر، دادگاه های تجدیدنظر استفاده اساسی از اختیارات بعضی اوقات در مسیر تصمیم قضایی و متعاقب آن در مسیر نکته های عملی یا دستورالعمل های رویه ای مورد توجه قرار داده اند و در نتیجه قواعد دادگاه را تکمیل کردند. علاوه بر مباحث در خصوص دامنه عملکردی محاکم تجدیدنظر در حقوق انگلستان به نکات زیر نیز تاکید شده است.

(۱) دادگاه تجدیدنظر متعهد به تبعیت از تصمیمات دادگاه اروپایی حقوق بشر و دیوان عالی یا همان مجلس لردهاست؛
(۲) در سال ۱۹۷۰ این مقوله که دادگاه تجدیدنظر باید از تصمیمات مجلس لردها یا همان مجلس اعیان تبعیت کند به چالش کشیده شد؛

(۳) در پرونده Broome بر علیه Cassell در سال ۱۹۷۱ دادگاه تجدیدنظر پیروی از تصمیم اتخاذ شده در پرونده Rooks بر علیه Barnard در سال ۱۹۶۴ را در شرایطی که خسارات امیدآوری^۲ می‌توانست مورد حکم واقع شود رد کرد. در زمانی که پرونده Broome بر علیه Cassell در مجلس اعیان تجدیدنظر خواهی شد، قانون لردها از جمله در رابطه با دادگاه تجدید نظر در نظر گرفته بود که برای هر درجه (محکمه) پایین تر، از جمله دادگاه تجدیدنظر لازم است که وفاداری به تصمیمات صادره از سوی محاکم بالاتر باشد؛

1-Supervising Lord Justice
2-Exemplary Damages

(۴) در پرونده های Schorchmeier GmbH بر علیه Hennin در سال ۱۹۷۵ و همچنین در پرونده Miliangos بر علیه George Frank LTD در سال ۱۹۷۵، دادگاه تجدیدنظر پیروی از تصمیم مجلس لردها در پرونده Havana Rail ways در سال ۱۹۶۱ که خسارات می توانست تنها در قالب استرلینگ تجلی پیدا کند را نپذیرفت در مرحله تجدیدنظرخواهی از پرونده Miliangos به مجلس لردها، قضات مجلس اعیان بیان کردند که دادگاه تجدید نظر به طور مطلق به وسیله تصمیم مجلس عیان متعهد می شوند. (Jacqueline, 2014)

به طور کلی در حقوق انگلستان، شخصی که حکم بر علیه او صادره شده استحقاق تجدیدنظرخواهی از رای صادره یا بخشی از آن را دارد. تجدیدنظرخواهی از یک رای ممکن است بر مبنای این باشد که رای یا اشتباه صادر شده یا با توجه به مواد آیین دادرسی مدنی ناعادلانه تلقی می شود و یا اینکه مطابق با سایر مواد آیین دادرسی مدنی فاقد کیفیت لازم است؛ قاعده کلی این است که اقدام تجدیدنظرخواهی باید در ظرف ۲۱ روز از صدور حکم یا دستور قضایی صورت گیرد؛ دادگاه تجدید نظر به طور متوسط ۱۵ ماه طول می کشد تا به پرونده رسیدگی کند. لازم به ذکر است که در حقوق انگلستان دادگاه تجدیدنظر به دلیل جدید در این مرحله تنها در صورتی که توجه می کند که:

- ۱- دلیل جدید نباید قابلیت تحصیل را با یک تلاش معقول در مرحله بعدی می داشت؛
- ۲- در صورتی که شرط بند فوق موجود باشد باید این احتمال نیز وجود داشته باشد که این دلیل جدید تاثیر مهمی بر نتیجه پرونده دارد هر چند لازم نیست که قاطع پرونده باشد؛
- ۳- دلیل جدید بایستی ظاهراً معتبر باشد هر چند لازم نیست که این دلیل جدید غیر قابل انکار باشد.

ماهیت و نتایج تجدیدنظر خواهی

به طور متعارف مطابق بخش ۵۲.۱ از مقررات CPR، تجدیدنظر خواهی از تصمیمات اتخاذ شده به وسیله محاکم پایین تر می تواند صورت گیرد هر چند پروسه دادگاه تجدیدنظر در برگزاری مجدد جلسه دادرسی در اختیار دادگاه تجدیدنظر است بدین نحو که چنانچه منافع دادگستری و عدالت آن را اقتضا کند، جلسه مجدد دادرسی برگزار خواهد شد. در واقع به طور کامل در شرایط محدود شده ای دادگاه تجدیدنظر ممکن است که لازم بداند تا جلسه دادرسی مجددی را برگزار کند. محاکم تجدیدنظر به طور معمول دلائل جدیدی را دریافت نمی کند که در نزد دادگاه بدوی ارائه نشده است مگر اینکه دادگاه تجدیدنظر تشخیص دهد که چنین دلائلی را دریافت کند .

به دادگاه تجدیدنظر این اجازه داده شده است که در جایی که تشخیص می دهد دادگاه بدوی اشتباه کرده یا به طور غیرعادلانه ایی به طور جدی در نتیجه آئین دادرسی اشتباه کرده، اجازه تجدیدنظر خواهی را بدهد. دادگاه تجدیدنظر ممکن است رای تجدیدنظرخواهی شده را تایید کند یا اینکه آنرا کنار بگذارد و یا اینکه دستور یا حکم متفاوتی نسبت به دادنامه بدوی صادر کند؛ ارجاع به ادعای یا مسئله دیگری در مرحله بدوی دهد که آن موضوع را دادگاه بدوی بررسی کند؛ دستور یک محاکمه یا جلسه دادرسی جدید را صادر کند، دستور پرداخت منافع را صادر کند و هزینه های اجرای دستور را مشخص کند (Wilson, Rutherford, 2014)

در حقوق انگلستان هدف تجدیدنظرخواهی بررسی تصمیم دادگاه پایین تر است و هدف این رسیدگی به طور کلی این مقوله نیست که به استدلال های اصلی مجدداً رسیدگی کند. در پرونده Audergom بر علیه La Baguete LTD در تاریخ ۲۰۰۲ دادگاه تجدیدنظر بیان کرد که این که دادگاه تجدیدنظر در زمان اتخاذ تصمیم، بررسی مجدد پرونده را

انجام دهد معیار نامطلوبی است بلکه دادگاه باید دلیل خوبی برای صدور دستور جلسه رسیدگی مجدد در پرونده داشته باشد. در آن پرونده دادگاه تجدیدنظر دلیل خوبی را برای برگزاری مجدد جلسه رسیدگی احراز نکرده بود زیرا در بررسی موضوع اصلی پرونده قاضی بدوی همه ادله مربوطه را مدنظر قرار داده بود ...

تجدیدنظرخواهی در دادگاه تجدیدنظر به طور سنتی توسط دو یا سه قاضی انجام می شود با این وجود امروزه دادگاه تجدیدنظر می تواند با حضور یک قاضی تشکیل شود؛ دادگاه تجدیدنظر همه استدلال های حقوقی ارائه شده به وسیله دو طرف پرونده را مورد توجه قرار خواهد داد و حتی ممکن است حکم خودش را جایگزین حکم دادگاه بدوی کند؛ با وجود اینکه دادگاه تجدیدنظر یک جلسه رسیدگی کامل را برگزار نمی کند؛ تجدیدنظرخواهی به طور متعارف محدود به نکات قانونی شده است که در دادگاه بدوی مطرح شده است؛ قاضی تجدیدنظر ممکن است در شرایط خاصی اجازه داشته باشد که نکات جدیدی را بر مبنای تجدیدنظرخواهی مدنظر قرار دهد با این وجود قاضی دادگاه تجدیدنظر نمی تواند تجدیدنظرخواهی را با اتکاء به عناوین تجدیدنظرخواهی که در اطلاعیه تجدیدنظرخواهی به آنها اشاره نشده انجام دهد. دادگاه تجدیدنظر تمام قدرت ها، اختیارات و صلاحیت دادگاه یا محکمه ای که در آن تجدیدنظرخواهی شده را دارد. دادگاه تجدیدنظر به طور کلی دلیلی که نزد دادگاه پایین تر ارائه نشده را نمی پذیرد با این وجود دادگاه تجدید نظر می تواند قدرت پذیرش دلیل جدید را داشته باشد. این اختیار باید مطابق با اهداف کلی در پرتو همه شرایط پرونده اجرا شود. مطابق بخش ۵۲.۱۱ مقررات CPR دادگاه تجدیدنظر دلیل شفاهی یا دلیلی که نزد دادگاه بدوی ارائه نشده است را قبول نمی کند مگر اینکه دستور دیگری در این رابطه صادر کند. (Ward, Amanda, 2011) به طور کلی با توجه به مطالب فوق می توان بیان کرد که دادگاه تجدیدنظر مطابق بند ۱۰ ماده ۵۲ CPR اختیار دارد که رای دادگاه بدوی را:

(الف) تایید کند، کنار گذارد یا دستور یا حکم متفاوتی را صادر کند؛

(ب) ارجاع به هر ادعا یا مسئله ای برای تعیین آن به وسیله دادگاه بدوی بدهد؛

(ج) دستور یک محاکمه یا جلسه استماع جدید را صادر کند؛

(د) دستوری برای پرداخت منافع و پرداخت هزینه صادر کند؛

به طور کلی دادگاه تجدیدنظر، زمانی اجازه تجدیدنظرخواهی را می دهد که برخی ادله متقاعد کننده وجود داشته یا چشم انداز واقعی تجدیدنظرخواهی را موفقیت آمیز ارزیابی کند تا بتواند استماع تجدیدنظرخواهی را توجیه کند. در جایی که یک تجدیدنظرخواهی مطرح می شود معیار باریکی مطابق بخش (۶) ۵۲.۳ CPR وجود دارد که بر مبنای آن پرونده باید یک مسئله مهم اصلی را در برداشته باشد یا اینکه باید دلایل مهم دیگری در رابطه با اینکه چرا تجدیدنظرخواهی باید اجازه داده شود وجود داشته باشد. (Cownie, Bradney, 2013)

نتیجه گیری

نظام قضایی و تبیین روش های حل و فصل خصومت، همواره یکی از بزرگترین دغدغه های هر حکومت بوده است. از این رو در تبیین مسایل شکلی حاکم بر قضاوت نوع رسیدگی و مراحل آن مورد توجه فقها و اندیشمندان قرار گرفته است. اهمیت این موضوع در این است که قابل اعتراض بودن آرای دادگستری، ضامن سلامت نظام قضایی هر کشوری است و این امر در کلیه نظام های قضایی پیش بینی شده است.

این اصل به طور مطلق در فقه اسلامی مورد پذیرش قرار نگرفته، بدین معنا که صرفاً در فرض صدور حکم از شخص غیر مجتهد و اشتباه از ناحیه قاضی، امکان عدول از این اصل وجود دارد. علت این امر این است که به نظر مشهور فقها رای قاضی مجتهد که تالی تلو امام معصوم است، کاشف از رای شارع بوده و امکان خلاف در آن (به لحاظ مطابقت با واقع) وجود ندارد. استثنای دوم نیز بر اساس امکان صلح دعوی در فقه است. طرفین دعوی که حکمی بین آنها صادر شده است می توانند آثار حکم را نپذیرفته و با توافق یکدیگر مجدداً تقاضای رسیدگی نمایند. این موضوع هر چند موید قابلیت تجدیدنظرخواهی است ولی نافی اصل قطعیت رای نیست زیرا استثنای اصل قطعیت در فرضی قابل بررسی است که اراده یکی از اصحاب دعوی مانع قطعیت رای شود. در حالی که تراضی اصحاب دعوی جهت از بین بردن تاثیر یک رای باید بر مبنای عقود تحلیل شود.

در حقوق ایران با توجه به بنای قوانین بر احکام اسلامی مواضع دوگانه ای در موضوع اصل قطعیت اتخاذ شده است. از یک سو گرایش های فقهی مقنن را به سوی رسیدگی های تک مرحله ای و غیر قابل تجدیدنظرخواهی بودن آرای قضایی سوق می دهد و از سوی دیگر نیازهای جامعه مقتضیات جدیدی را به وجود آورده است که مقنن را ناچار به پذیرفتن استثنائات نموده است. اما ایرادی که در مقررات شکلی تجدیدنظرخواهی در حقوق ایران توسط خیلی از حقوقدانان بیان شده این است که جهات متعددی را به عنوان استثناء پذیرفته است. این امر موجب شده است که گستره استثناء بر اصل غلبه نماید؛ امری که از لحاظ قواعد اصولی امری ناپسند است و شایسته است قانون آیین دادرسی مدنی در این خصوص اصلاح و و مصادیق آرا غیر قطعی را تعیین نماید و پیشنهاد می شود همانند فقه جز در موارد استثنایی از جمله عدم صلاحیت قاضی یا دادگاه صادرکننده، مخالف بودن رای با موازین شرعی و یا مقررات قانونی و درخواست طرفین دعوا، تجدیدنظرخواهی را منع نماید. این امر واجد دو امتیاز است. اولاً موجب اعتبار بخشی به آرای صادره در محاکم عمومی می گردد و آرای صادره را از وضعیتی به اصطلاح پیش نویس بودن خارج می نماید. ثانیاً، با حذف مرحله تجدیدنظرخواهی به عنوان مرجع بازقضاوت کننده رای صادره، مانع از اطاله دادرسی شده و محکوم علیه زمان کمتری جهت استیفای حقوق خود صرف نماید.

این موضوع در حقوق انگلیس نیز همانند فقه مطرح است. وجود استثناء بر اصل قطعی بودن آرا در حقوق انگلیس پذیرفته شده و دادگاه تجدید نظر در صورت وجود دلیل جدید در این مرحله به تقاضای تجدیدنظرخواهی توجه می کند. دلیل جدید دلیلی است که امکان تحصیل آن در مرحله بدوی با یک تلاش معقول وجود نداشته و تاثیر مهمی در نتیجه پرونده داشته باشد. انکار نشدنی بودن دلیل و واجد اعتبار ظاهری جزء شرایط دلیلی است که می توان به موجب آن تجدیدنظرخواهی نمود. این موضوع در حقوق ایران به عنوان جهتی برای اعاده دادرسی (طریقه فوق العاده اعتراض به رای) چاره اندیشی شده است. آنچه در برآیند این مقایسه بین نظام های قانونی فوق حاصل شد این است که رسیدگی تک مرحله ای به یک ادعا کافی است و آنچه که می تواند کفایت را مخدوش کند دو امر است. یکی اشتباه قاضی اعم از اشتباهات حکمی و اشتباهات موضوعی و دیگری نقصان صلاحیت مرجع صادر کننده آن. این دو نقیصه در سه نظام حقوقی فوق الذکر با نهاد های گفته شده جبران شده است و این نهاد ها ضامن فصل خصومت از مجرای قانون و شرع است. در این بین نقشی که تجدیدنظرخواهی ایفا می کند نقش موثری نمی باشد. لذا این نهاد باید در قواعد آیین دادرسی مورد بازبینی قرار گیرد.

منابع

- آشتیانی، محمد حسن، ۱۴۲۵ ه.ق، کتاب القضاء، نشر زهیر، منتشر شده در کتابخانه دیجیتال مدرسه فقهت
بروجردی، محمد، ۱۳۸۲، اصول قضایی-حقوقی، مستخرجه از احکام دیوان عالی کشور، رهام، جلد ۳
بو حسینی درزی، علی، ۱۳۹۴، نظارت بر دادرسی، فصلنامه رسائل، شماره ۲، بهار
بهرامی، بهرام، ۱۳۸۲، آیین دادرسی مدنی کاربردی، نگاه بینه، جلد ۱
حیاتی، علی عباس، ۱۳۹۲، آیین دادرسی مدنی در نظم کنونی، انتشارات میزان
خادم، علی، ۱۳۷۴، بررسی آرای قطعی دادگاه ها، مجله کانون وکلا، شماره ۱۱۰
خمینی، سیدروح الله موسوی، ۱۴۲۵ ه.ق، تحریر الوسیله، مترجم اسلامی، علی، دفتر انتشارات اسلامی، جلد ۴
خمینی، سیدروح الله موسوی، ۱۴۲۵ ه.ق، تحریر الوسیله، مترجم اسلامی، علی، دفتر انتشارات اسلامی، جلد ۲
خویی، سیدابوالقاسم موسوی، ۱۳۸۶، مبانی تکمله المنهاج، موسوعه الامام الخویی، جلد ۱، منتشر شده در کتابخانه دیجیتال
مدرسه فقهت
رشتی، حبیب اله، ۱۴۰۱ ه.ق، کتاب القضاء، دارالقرآن الکریم، منتشر شده در کتابخانه دیجیتال مدرسه فقهت
زراعت، عباس، حاجی زاده، حمیدرضا، ۱۳۸۸، ادله اثبات دعوا، قانون مدار
سیزواری، سید عبد الأعلى، ۱۴۱۳ ه.ق مهذب الأحکام، مؤسسه المنار، منتشر شده در کتابخانه دیجیتال مدرسه فقهت
شمس، عبدالله، ۱۳۸۶، آیین دادرسی مدنی، انتشارات دراک، جلد ۲
شمس، عبدالله، ۱۳۸۷، ادله اثبات دعوا، حقوق ماهوی و شکلی، انتشارات دراک
شهری، غلامرضا و آبادی، امیرحسین، ۱۳۷۰، مجموعه نظرات مشورتی اداره حقوقی دادگستری در مسائل مدنی (از سال
۱۳۵۸ به بعد) تهران، روزنامه رسمی
شهید اول، محمد بن مکی، ۱۴۱۲، الدروس الشرعیة فی الفقه الامامیه، دارالکتب الاسلامیه، جلد ۳
شهید ثانی، زین الدین ابن نور الدین، ۱۴۱۳، مسالک الافهام فی الشرح شرایع الاسلام، مؤسسه المعارف الاسلامیه،
جلد ۲
شهید ثانی، زین الدین ابن نور الدین، ۱۴۱۳، الروضه البهیة فی شرح اللمعه الدمشقیه، مترجم اسداله لطفی، انتشارات
مجدد.
شیخ صدوق، محمد بن علی ابن بابویه، ۱۳۸۵ من لا یحضره الفقیه، دارالکتب الاسلامیه
طباطبائی یزدی، سید محمد کاظم، ۱۴۱۴ ه.ق، تکمله العروه الوثقی، نشر داور، جلد ۲
طوسی، محمد بن حسن، ۱۳۸۷، مبسوط، المکتبه المرتضویه، جلد ۸، منتشر شده در کتابخانه دیجیتال مدرسه فقهت
عاملی سید جواد، ۱۳۸۱، مفتاح الکرامه، مؤسسه آل بیت، جلد ۱۰، منتشر شده در کتابخانه دیجیتال مدرسه فقهت
علامه حلی، حسن بن یوسف، ۱۴۱۳، قواعد الاحکام، مؤسسه نشر اسلامی، جلد ۲
عمارلو، محسن، ۱۳۹۶، بررسی نقض احکام قضایی در فقه و حقوق موضوعه ایران، خرسندی
کریمی، حسین، ۱۳۶۵، موازین قضایی از دیدگاه امام خمینی، نشر شکوری
لنکرانی، محمد فاضل موحدی، ۱۳۸۳، جامع المسائل، انتشارات امیر قلم
محقق اردبیلی، احمد بن محمد، ۱۳۹۲، مجمع الفائده و البرهان، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، جلد ۱۲

- محقق حلی، ابوالقاسم، ۱۴۰۸، شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، جلد ۴
مرورید، علی اصغر، ۱۴۱۰، سلسله ینابیع الفقهیه، الدار التراث، جلد ۱۱
معاونت آموزش قوه قضاییه، ۱۳۸۷، مجموعه نشست های قضایی آیین دادرسی مدنی، جاودانه
معین، محمد، ۱۳۸۱، فرهنگ معین، انتشارات کتاب راه نو، جلد ۲
موسوی اردبیلی، سید عبدالکریم، ۱۳۸۱، فقه القضا، دانشگاه مفید، جلد ۱
مهاجری، علی، ۱۳۸۷، مبسوط در آیین دادرسی مدنی، انتشارات فکرسازان، جلد
مهرپور، حسین، ۱۳۶۹، دیدگاه های جدید از مسائل حقوقی تجدیدنظر در حکم دادگاه و موعد آن در دیدگاه فقه امامیه
و قوانین موضوعه ایران، مجله کانون وکلا، شماره ۱۵۰ و ۱۵۱
نجفی، محمدحسن، ۱۴۰۴ ه.ق، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، إحياء التراث العربی، بیروت، جلد ۴۰، منتشر شده در
کتابخانه دیجیتال مدرسه فقهت.
نراقی، مولی احمد بن محمد مهدی، ۱۴۱۵ ه.ق، مستند الشیعه فی احکام الشریع، جلد ۲ و ۱۷، منتشر شده در کتابخانه
دیجیتال مدرسه فقهت
واحدی، قدرت اله، ۱۳۸۷، بایسته های آیین دادرسی مدنی، انتشارات میزان
Cownie, Fiona, Bradney, Anthony, Burton, 2013, English Legal System in Context 6e, OUP
Oxford.
Halsburys, 1982, Law of England, 37, Forth edition, London, sweet&moxweell.
Jolowicz, J.A., 2000, On Civil Procedure, Cambridge University Press.
Martin, Jacqueline, 2014, Key Facts English Legal System, Routledge.
Ward, Richard, Akhtar, Amanda, 2011, Walker & Walker's English Legal System, OUP Oxford.
Wilson, Steve, Rutherford, Helen, Storey, Tony, Wortley, Natalie, 2014, English Legal System,
OUP Oxford .

Received: 13 April 2019

Published: 21 September 2020

Comparative study of the principle of certainty of the judge's verdict in Imami jurisprudence, Iranian and British law

Vahid Khandani¹ Dariush Babaei²

Abstract

Judicial proceedings are mainly aimed at the season of hostility. In this regard, all legal systems consider the season of hostility to be worthy of maximum conformity with reality and to be able to administer justice among the people. The basic principle in judicial rulings is certainty. This means that each vote issued is final and specifies the duties of the litigants. An appeal against the decision is unconstitutional and requires legal action. These aspects may be based on the provisions and logic of the verdict or the issuing authority or the subject matter of the documents and evidence. And it is forbidden to disobey it, and at the same time, it is permissible for other judges to monitor the performance of judges, and it is considered an example of the necessity of violating the sentence. In English law, in accordance with Section 52.1 of the CPR, it is possible to appeal the decisions of lower courts, but it is up to the Court of Appeals to hold a retrial so that, if the interests of justice and fairness prevail, a retrial is held. will be; The appellate court was also allowed to issue an appeal on the grounds that it found that the trial court had erre. The present article tries to balance the principle of certainty of judicial decisions with the comparative study of Iranian and British law as well as the jurisprudential principles of the subject.

Keywords: principle of certainty, appeal, court decision, fair trial.

1 -PhD Student in Private Law, Islamic Azad University, Yasouj Branch, Yasouj, Iran (Corresponding Author)
Email vahidkhandani1366@gmail.com.

2-Assistant Professor, Department of Private Law, Islamic Azad University, Yasouj Branch, Yasouj, Iran. Email dariushbabaei@iauyasooj.ac.ir